عاشقانه های همسر شهید عباسعلی بذرگری، خادم آستان حضرت رضا(ع)

پس از ۳۴ سال هنوز برایم یک عشق تازه است

غفوریان- ۳۴ سال از شهادت آقا عباسعلی گذشته است، اما در همه این سال ها او در خانه و در کنار همسر و فرزندانش حضور پر رنگی داشته است. همسرش می گوید: «شاید باور نکنید اما من هنوز وقتی می خواهم سر سفره بنشینم تصور می کنم آقا عباسعلی هم می آید، یا گاهی فکر می کنم همین روزها در خانه باز می شود و می آید ضمن این که اگر کسی را دوست داشته باشی و عاشقش باشی و اگر صد سال هم بگذرد، انگار هنوز برایت یک عشق تازه است». همین حس و حال را «سمیه» فرزند شهید هم دارد. از او می پرسم اگر همین الان در باز شود و پدرت وارد شود چه واکنشی خواهی داشت، می گوید: من در تمام این سال ها پدرم را کنار خودم و در زندگی ام حس کرده ام. حضورش همیشه برایم پررنگ بوده است، پس هیچ وقت فکر نکرده ام که پدرم نیست... «زینت» دیگر فرزند شهید هم خاطره ای از شب عروسی اش تعریف می کند که البته این خاطره را در میان بغض های او و مادرش می شنوم. دیدار با خانواده شهید والا مقام دفاع مقدس، عباسعلی بذرگری که از خادمان حرم مطهر حضرت امام رضا(ع) بوده است، خاطرات شیرینی را برایم ماندگار کرده است. تماشای احساس تازه این خانواده از همسر و پدر شهیدشان که ۳۴ سال از هجرتش می گذرد، برایم آن قدر خاطره انگیز است که گمان نمی کنم به این زودی ها از ذهنم پاک شود.

■ آن روزهای نوجوانی

همسر شهید از «وصل» و روزهای عاشقی برایم این طور نقل می کند: من و عباسعلی پسرعمو، دختر عمو و از دوران نوجوانی به نام هم بودیم. آن قدیم ها در برخی خانواده ها مرسوم بود که نام بچه ها را به نوعی به هم گره می زدند و آن ها می دانستند که در آینده با هم ازدواج خواهند کرد. خاطرم هست کمی که سنم بیشتر شد گاهی خواستگار برایم می آمد اما من حرفم یکی بود و می گفتم پسرعمویم را می خواهم. روزها می گذشت تا سرانجام یک روز مادر آقا عباسعلی که همسر عمویم بود به خانه مان آمد و یک انگشتر برایم آورد. انگشتر را به دست من کرد و ما دیگر رسما به نام هم شدیم. خانواده ما هم او را دوست داشتند. آینه و شمعدان را پدر من تهیه کرد و روزی که برای خرید مراسم عقد به بازار رفتیم، شهید به من گفت خانم یک پیراهن ساده انتخاب کن... به او گفتم تو از همین حالا می خواهی به من سخت بگیری؟ گفت نه خانم جان زندگی باید ساده و بی تجمل باشد. به شوخی اما به ظاهر جدی قیافه ای حق به جانب به خود گرفتم و به او گفتم: نه این طور نیست، با این شرایط آن کسی که تو می خواهی من نیستم. او لبخندی زد و گفت: تو می خواهی من را اذیت کنی، تو من را دوست داری این را می دانم. خیلی زود به همسرم گفتم تو اگر من را خوشبخت کنی برای من بس است...

■ تو خوشبخت شدی

وقتی با عباسعلی ازدواج کردم، دخترهای روستا که مثل خودم تقریبا کم سن بودند، به من می گفتند خوش به حالت تو خوشبخت شدی، شوهرت هم خوش اخلاق است و هم خوش تیپ. این که حالا بتوانم برای شما توصیف کنم خیلی سخت است اما او یک مهر و جذبه خاصی داشت. همه دوستش داشتند.

■ اولین نوبتی که به جبهه رفت

عباسعلی قصد جبهه کرده بود. به او می گفتم هر جا بروی من هم با تو می آیم. بار اول که خواست به جبهه اعزام شود، من در نیشابور و خانه عمویم بودم که پدر شوهرم می شد. او به مشهد آمده بود و از همان جا هم به جبهه اعزام شد. به من نگفته بود که می خواهد برود. حدود ۱۰ روز می شد از او خبری نبود و دلواپس اش شده بودم تا این که از مشهد برایمان خبر آوردند عباسعلی به جبهه رفته است. خاطرم هست وقتی این خبر را شنیدم، گریه کردم... بعد از مدتی که برگشت به او گلایه کردم که چرا از من خداحافظی نکردی، گفت: خانم جان اگر می خواستم خداحافظی کنم تو نمی گذاشتی بروم... من را حلال کن که بدون خداحافظی رفتم.

■ به او گفتم تو شهید می شوی

همسر شهید حالا برایم از آخرین باری می گوید که عباسعلی قصد جبهه می کند: هیچ گاه فراموش نمی کنم، قبل از این که برود داخل یکی از اتاق ها رفت و برای خودش خلوت کرد، وقتی بیرون آمد چشم هایش خیس بود. به او گفتم تو آخرش شهید می شوی... گفت نه من شهید نمی شوم. گفتم من یک خواب دیده ام. من خواب شهادتش و لحظه ای که خبر شهادتش را می دهند، در رویا دیده بودم. حتی وقتی خبر شهادتش را به من دادند دقیقا شبیه همان صحنه هایی بود که در خواب دیده بودم، انگار شبیه یک فیلم بود که در واقعیت تکرار شد. زینت فرزند بزرگ تر خانواده بذرگری است. وقتی از پدرش صحبت می کند خیلی زود بغض گلویش را می گیرد و می گوید: خیلی دلم برایش تنگ شده، ای کاش حضور فیزیکی اش فراهم بود و می توانستم با او حرف بزنم... آن قدر حضورش در زندگی مان پررنگ است که سایه اش را حس می کنم. «زینت» و مادرش ماجرای شب عروسی اش را با هم برایم تعریف می کنند. مادر می گوید شب عروسی «زینت» بود، زمانی که قرار بود چادر را روی سر او بیندازم و به خانه داماد برود، آن قدر جای همسرم خالی بود که نمی توانستم جلوی گریه ام را بگیرم. از گریه من تمام اقوام و خویشان که به عروسی آمده بودند گریه می کردند... زینت ادامه می دهد: من آن شب احساس می کردم پدرم آن جا ایستاده اما نمی تواند در عروسی دخترش ظاهر شود. من این حضور پدرم را آن شب با تمام وجود حس می کردم... (زینت بغضش می ترکد...) به خاطر شرایطی که آن شب در عروسی ما پیش آمد، قرار شد عروسی سمیه خواهرم را در خانه خودمان برگزار نکنیم.

شهید بذرگری در آخرین اعزام با پسر عمویش

شهید مهدی قرص زر تک فرزند خانواده بود

یکی یک دانه مادر

محمد لطفی- فرصت نداشتم و قرار بود به زودی پرونده های شهدا را به مرکز تحویل بدهند. پرونده شهید «مهدی قرص زر» مانده بود بدون هیچ مصاحبه ای. جای تعجب بود که چرا تا به حال کسی به سراغ خانواده شهید نرفته است. در بانک اطلاعات مرکز هم از خانواده شهید جز یک نشانی اطلاعات دیگری نبود. عصر روز سه شنبه راهی منزل شهید شدم. از خیابان سعدی وارد یکی از کوچه های قدیمی شدم که روی دیوار جمله ای از وصیت نامه شهید قرص زر نوشته شده بود: «من از کسانی که با این انقلاب خوی سازش ندارند راضی نیستم مگر این که از کردهٔ خویش پشیمان شوند و به دامن اسلام برگردند. بسیج مسجد حمزه». بالاخره در یکی از کوچه ها، خانه شهید را یافتم. زنگ قدیمی را فشار دادم و منتظر ماندم. دل توی دلم نبود، چند وقتی بود که منتظر یافتن نشانه ای از این شهید بودم... درآرام باز شد و خانم میان سالی از پشت در گفت: بفرمایید. گفتم: برای سرگذشت پژوهی شهید قرص زر خدمت رسیدم. می خواستم اگر ممکن است دربارهٔ شهید گفت و گو کنیم. حکم ماموریت را گرفت و چند لحظه بعد برگرداند و از همان پشت در گفت: «مشکلی نیست. در خدمت هستم اما الان نه، چون نوبت دکتر دارم. روز پنج شنبه تشریف بیاورید. ضمناً در صورتی که پژوهشگر، خانم باشند مصاحبه با مادر شهید هماهنگ کردیم... روز شنبه از اول صبح منتظر بودم تا نوارهای ضبط شده به دستم برسد. حس غریبی به من می گفت که مطالب شیرینی خواهم شنید. وقتی نوارها را به من دادند بسیار تعجب کردم. معمولا کمتر پیش می آمد که یک نفر برای یک شهید، سه نوار کاست صحبت کرده باشد. پژوهشگر می گفت مادر، عکس های شهیدش را از آلبوم خارج و در جای جای خانه نصب کرده بود؛ هر جایی که خاطره ای با او داشته و گفته بود من همیشه با مهدی ام هستم.

■ ۱۰ سالی بود که بچه دار نمی شدیم

صدای مادر شهید سراسر مهر و محبت و دلتنگی بود. واژه واژهٔ حرف هایش با تمام وجود و از اعماق قلبش صادر شده بود. مادر در این مصاحبه گفته بود: تقریبا ۱۰ سالی بود بچه دار نمی شدیم تا این که با عنایت آقا امام رضا(ع) خداوند مهدی را به ما عطا کرد. خیلی با هوش بود. خیلی هم شیرین بود چون تک فرزند ما بود. یادم هست یک روز با هم برای خرید به بازار رفتیم، ۱۲-۱۰ سال بیشتر نداشت، به من گفت: مادر چادرت را خوب بگیر گفتم: چطوری بگیرم، از این بهتر؟ گفت: طوری بگیر که باد نزند. از آن زمان سال های زیادی می گذرد و هنوز آن حرفش توی گوشم هست! طی سال هایی که در جبهه بود چهار یا پنج مرتبه مجروح شد ولی تا خوب می شد برمی گشت جبهه. هربار می ترسیدم دیگر برنگردد، برای همین دامادش کردیم. چون تک فرزند بود خیلی دوست داشتیم مراسم ازدواجش مفصل برگزار شود و همه در آن شرکت داشته باشند اما او مخالف این کار بود و می گفت: «فکر نمی کنید شب دامادی من، روی سر مردم اهواز بمب می ریزند! آن وقت می خواهید مراسمی را که می توان به زیبایی و با سادگی برگزار کرد، با تجمل خرابش کنید؟» گویی در شب ازدواجش هم لحظه ای از فکر جبهه و جنگ غافل نمی شد. آن قدر گفت و گفت تا بالاخره مراسم ازدواجش زیبا و ساده برگزار شد!

■ فقط یک سال پس از عقد

بعد از عقد بلافاصله برگشت جبهه. تقریبا یک سالی از ازدواجش می گذشت که خبر شهادتش را آوردند. پیکرش را خودم توی قبر گذاشتم تا همه ببینند تنها فرزندم و پارهٔ تنم را در راه اسلام دادم. هدیه امام رضا(ع) بود و در همان سالروز تولدش به شهادت رسید...

■ انتظار خانواده محقق شد

انتظار خانوادهٔ قرص زر برای به دنیا آمدن تنها فرزندشان در اول فروردین ۱۳۴۳ تمام شد و مهدی به دنیا آمد. پسری باهوش و مهربان و یکی یک دانهٔ خانه که در دامن پدر و مادری مومن و انقلابی بزرگ شد. دوران کودکی آرام و شادی را در کنار پدر و مادرش که او را نظر کرده حضرت رضا(ع) می دانستند گذراند، تا به سن مدرسه رسید، از همان روزهای اول، معلوم بود که شاگردی درس خوان است. مهدی در ورزش هم مثل درس خواندن ممتاز بود. ورود به دبستان، مقارن بود با سرنگونی رژیم طاغوت و پیروزی ملت ایران. در اوان نوجوانی به عضویت بسیج مسجد حمزه درآمد و فعالیت چشمگیری در برنامه های فرهنگی و آموزش های نظامی داشت. ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ بود که خبر بمباران فرودگاه ها و حمله سراسری به مرزهای کشور در همه جا پیچید. حالت جنگ، فوق العاده اعلام شده بود. مهدی و نیروهای پایگاه بسیج، سر از پا نمی شناختند و اخبار هر لحظه نگران کننده تر می شد. هنگامی که مهدی برای ثبت نام اعزام به جبهه به مسجد مراجعه کرد، اهالی مسجد که همگی او و خانواده اش را می شناختند و می دانستند تک فرزند خانواده است، از نوشتن نام او سرباز زدند اما مهدی پس از صحبت با پدر و مادرش توانست رضایت هر دو را بگیرد و برای ثبت نام مراجعه کرد. در اولین اعزام، مهدی مجروح شد و پس از بازگشت مادرش دیگر اجازه رفتن به جبهه را به او نداد، در آن زمان به دلیل افزایش ترور شخصیت های انقلاب، مهدی به عنوان محافظ دادستان در سپاه مشغول به کار شد و در مدتی که نزد خانواده بود، توانست رضایت آن ها را برای اعزام مجدد به جبهه بگیرد. مهدی در دومین اعزامش هم از ناحیه پا مجروح شد و به مدت سه هفته در بیمارستان اهواز بستری بود، سپس برای بهبودی و ادامه روند درمان به مشهد بازگشت، در این سفر، به دلیل قولی که به مادرش داده بود، ازدواج کرد و بعد از گذشت یک هفته از زندگی مشترک، با رضایت همسر، مادر و پدرش برای سومین بار راهی جبهه های حق علیه باطل شد. هنگامی که شهید مهدی قرص زر به همراه دیگر فرماندهان تیپ امام جعفر صادق(ع) برای تشکیل جلسه و چگونگی انجام عملیات به محل اردوگاه تیپ رفته بود و گردانش در منطقه ابوقریب و شرهانی مستقر بودند، خبر پاتک عراقی ها را می شنود، شهید برای این که به نیروهایش روحیه و انگیزه بدهد، سوار بر جیپ می شود و در طول خط شروع به حرکت می کند که با برخورد گلوله تانک به خودروا ش به همراه سه نفر دیگر از افرادش شهید شیرین شهادت را در روز تولدش می نوشد.

خود را به جای مشتری بگذارید و موقعیت و وضعیت او را درک کنید

توکهمیتونیبخونیخبخونجیمو...

زیباترین و به یادماندنی ترین سخنان مشاهیر
سخن بزرگان
در صفحه «همشهری سلام»

شماره بایگانی شعبه: ۹۶۰۸۸۳
بدین وسیله پیرو آگهی های قبلی به آقای سیدرضا کاظمی فعلا مجهول المکان ابلاغ می شود در مورد دادخواست آقای غلامرضا صادقی فاضل علیه شما به خواسته مطالبه وجه به موجب رای شماره ۹۷۰۹۹۷۷۵۰۱۹۰۰۰۲۳ مورخه ۱۳۹۷/۱/۲۲ در پرونده کلاسه ۹۶۰۸۸۳ به: ۱- مبلغ یازده میلیون ریال بابت اصل خواسته ۲- خسارت تاخیر تادیه از سررسید (۹۳/۲/۸) تا یوم‌الاداء که بر مبنای نرخ تورم شاخص بانک ملی مرکزی توسط اجرای احکام محاسبه خواهد شد ۳- هزینه ابطال تمبر به مبلغ سیصد و بیست و پنج هزار ریال ۴- مبلغ چهارصد و پنجاه هزار ریال بابت درج آگهی در حق خواهان محکوم شده‌اید مراتب بدین‌وسیله در روزنامه درج می‌گردد رای صادره غیابی و از تاریخ درج در روزنامه ظرف بیست روز پس از درج آگهی قابل واخواهی در همین شعبه است. م الف ۱۴۲۵۳ -مسئول دفتر شعبه ۲۲ شوراهای حل اختلاف مجتمع شماره ۴ مشهد م/۹۷۰۵۹۶۵۴

شماره بایگانی شعبه: ۹۶۰۸۷۸ آگهی ابلاغ اجرائیه
پیرو آگهی‌های منتشره در جراید بدین‌وسیله به محکوم علیه آقای محمد مظفر که مجهول‌المکان می‌باشد ابلاغ می‌گردد چون وفق دادنامه شماره ۹۶۰۹۹۷۷۵۱۳۴۰۱۲۸۲ صادره از شعبه ۳۰۴ در پرونده شماره ۹۶۰۸۷۸ محکوم علیه‌ها به صورت تضامنی محکومند به پرداخت مبلغ ۳۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال بابت اصل خواسته و مبلغ ۱۸۰/۰۰۰ ریال بابت هزینه دادرسی و خسارت تاخیر تادیه از زمان صدور گواهی عدم تادیه چک مورخه ۹۶/۶/۶ لغایت یوم‌الاداء بر مبنای شاخص بانک مرکزی که محاسبه و تعیین می‌گردد در حق محکوم له و نیم عشر دولتی در حق دولت شده‌اید ظرف ده روز از انتشار این آگهی مهلت دارید نسبت به اجرای مفاد اجرائیه اقدام نمایید در غیر این صورت دایره اجرای احکام طبق مقررات نسبت به وصول مطالبات با هزینه اجرایی اقدام خواهد نمود. م الف ۱۴۲۵۰
منصدی امور دفتری دادگاه شعبه ۳۰۴ شورای حل اختلاف مجتمع شماره ۴ شهرستان مشهد- محدثه حسین‌پور- بلوار کوثر- کوثر ۱۵ م/۹۷۰۵۹۶۶۹

شماره بایگانی پرونده: ۹۷۰۲۵۸ آگهی احضار متهم
مجتمع انقلاب اسلامی شهرستان مشهد (شعب دادگاه) در پرونده کلاسه ۷/۹۷۰۲۵۸ این دادگاه (۹۶۰۹۹۸۵۱۴۷۵۰۰۲۱۷) برای آقای رضا خاوند به اتهام: مشارکت در در معرض فروش قرار دادن ۲۷ سانت گرم شیشه دیگر- نگهداری ۱۱ سانتی گرم شیشه تقاضای کیفر نموده که رسیدگی به موضوع به این شعبه ارجاع و وقت رسیدگی برای روز سه‌شنبه مورخه ۱۳۹۷/۵/۳۰ ساعت ۸ صبح تعیین گردیده است. با عنایت به مجهول‌المکان بودن و عدم دسترسی به متهم و در اجرای مقررات ۳۴۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مراتب یک نوبت منتشر تا متهم جهت دفاع از اتهام انتسابی در وقت مقرر در دادگاه حاضر گردد. بدیهی است در صورت عدم حضور، مطابق مقررات رسیدگی غیابی به عمل خواهد آمد. م الف ۱۴۲۴۹
رئیس دادگاه کیفری شعبه هفتم دادگاه انقلاب مجتمع انقلاب اسلامی شهرستان مشهد- سیدغلامرضا باغدهی م/۹۷۰۵۹۶۷۸

شماره بایگانی شعبه: ۹۷۰۲۷۴
خواهان محمدرضا شیرزاده دادخواستی به طرفیت خوانده سعید افشار به خواسته مطالبه وجه تقدیم دادگاه‌های عمومی شهرستان مشهد نموده که جهت رسیدگی به شعبه ۱۸۳ شورای حل اختلاف به کلاسه ۹۷۰۲۷۴ ثبت گردیده که وقت رسیدگی آن ۹۷/۵/۱۶ و ساعت ۸:۳۰ تعیین شده است. به علت مجهول‌المکان بودن خوانده و درخواست خواهان و به تجویز ماده ۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی و دستور دادگاه مراتب یک نوبت در یکی از جراید کثیرالانتشار آگهی می‌شود تا خوانده پس از نشر آگهی و اطلاع از مفاد آن به دادگاه مراجعه و ضمن اعلام نشانی کامل خود نسخه دوم دادخواست و ضمائم را دریافت و در وقت مقرر فوق جهت رسیدگی حاضر گردد. م الف ۱۴۲۵۱ -مسئول دفتر شعبه ۱۸۳ شورای حل اختلاف مجتمع شماره چهار شهرستان مشهد- اسمعیل راهنما مشهد- بلوار وکیل اباد- بلوار کوثر- کوثر ۱۵ م/۹۷۰۵۹۶۶۷

شماره بایگانی شعبه: ۹۷۰۴۶۳
خواهان رونوشت حصر وراثت سعید بصیری فرزند ابراهیم به شرح دادخواست تقدیمی ثبت شده به کلاسه ۹۷۰۹۹۸۷۵۱۴۲۰۰۴۶۰ از این دادگاه درخواست گواهی حصر وراثت نموده و چنین توضیح داده که شادروان صابر بصیری در اقامتگاه دائمی خود بدرود حیات گفته و ورثه حین‌الفوت آن منحصر است به:۱- سعید بصیری (پدر) ۲- سهیلا متین پارسا (مادر) اینک با انجام تشریفات مقدماتی درخواست مزبور یک نوبت آگهی می‌گردد تا چنانچه شخصی اعتراضی دارد و یا وصیت‌نامه‌ای از متوفی نزد او می‌باشد از تاریخ نشر آگهی ظرف مدت یک ماه به این دادگاه تقدیم دارد والا گواهی صادر خواهد شد. م الف ۱۴۲۵۴ -متصدی امور دفتری شعبه ۳۱۲ شورای حل اختلاف مجتمع شماره چهار شهرستان مشهد- زهرا لعل
مشهد- بلوار وکیل‌اباد- بلوار کوثر - کوثر ۱۵ م/۹۷۰۵۹۶۴۷

برای ورود به بازار کار چگونه راه خود را کوتاه کنیم؟
خراسان
مرکز آموزش تخصصی رسانه
دوره‌های آموزشی کاربردی به‌صورت فشرده با اعطای مدرک معتبر
- عکاسی
- گرافیک
- فیلم و تیزر
- روزنامه نگاری
- نرم افزار
برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه سازمان‌ها و ارگان‌ها
برای اطلاع از دوره ها و ثبت نام:
۰۵۱ ۳۷۰۰۹۲۲۵-۲۱
www.edu-kh.ir
www.t.me/edukh
بلوار سازمان آب- شهید صادقی ۱۸- پلاک ۲۵

آگهی مزایده

اداره تصفیه امور ورشکستگی مشهد به قائم مقامی از آقای حسین اعطائی ورشکسته در نظر دارد املاک ذیل متعلق به ورشکسته مذکور را که توسط کارشناس رسمی دادگستری ارزیابی شده با شرایط مندرج در انتهای آگهی از طریق مزایده در روز چهارشنبه ۹۷/۵/۱۷ ساعت ۹ صبح به فروش برساند:
دو دربند مغازه واقع در مجتمع تجاری الماس شرق، طبقه منهای یک که دو واحد تجاری به شماره های ۲۱۴۰۴ و ۲۱۴۰۶ با هم حدفاصلی نداشته و به صورت یک واحد تجاری مورد استفاده قرار گرفته است. این واحد به مساحت جمعا حدود ۴۱ متر مربع و با ارتفاع حدود ۴/۵۰ متر و کف سرامیک فرش و درب و پنجره شیشه سکوریت می باشد. ارزش سرقفلی واحدهای تجاری مذکور جمعا ۲/۷۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال معادل دویست و هفتاد میلیون تومان

شرایط مزایده به شرح ذیل است: ۱- فروش نقدی است ۲- پیشنهاددهندگان باید قبلا ۵% بهای پیشنهادی را به عنوان سپرده نقدی شرکت در مزایده به حساب ۰۱۰۸۲۲۵۲۲۶۰۰۲ ورشکستگان اداره تصفیه مشهد نزد بانک ملی مرکزی مشهد واریز یا معادل وجه فوق چک بانکی در وجه اداره تصفیه مشهد اخذ و قبض سپرده یا چک را ضمیمه پیشنهاد خود نمایند ۳- پیشنهادات باید در پاکت لاک و مهر شده و با ذکر جمله (مربوط به مزایده آقای اعطایی) مشخصات کامل و محل اقامت پیشنهاددهنده در روی پاکت تا ساعت ۸ صبح اداری چهارشنبه ۹۷/۵/۱۷ به دفتر اداره تصفیه امور ورشکستگی مشهد واقع در میدان ده دی (سوم اسفند) خیابان فرخی رازی ۲ روبروی چاپخانه گوتمبرگ تسلیم شوید ۴- اداره تصفیه در رد یا قبول یک یا کلیه پیشنهادات مختار است و به پیشنهادات مبهم، مشروط فاقد سپرده و بر خلاف شرایط این آگهی ترتیب اثر داده نخواهد شد
۵- پیشنهادات راس ساعت ۹ صبح همان روز باز و قرائت خواهد شد حضور پیشنهاددهندگان در جلسه مزایده بلامانع است و عندالاقتضا در همان جلسه مزایده حضوری به عمل خواهد آمد و برنده کسی است که بالاترین قیمت را پیشنهاد نماید ۶- برنده مزایده باید نهایتا ظرف یک روز پس از جلسه مزایده بقیه ثمن معامله را در وجه اداره تصفیه مشهد پرداخت نماید. چنانچه پرداخت بها در موعد مقرر انجام نگیرد یا اینکه برنده مزایده حاضر به اجرای تعهد خود نگردد، وجه سپرده شرکت در مزایده به نفع ورشکسته ضبط خواهد شد. ۷- کلیه کارهای اداری مربوط به نقل و انتقال و همچنین هزینه های نقل و انتقال (بجز مالیات نقل و انتقال) بر عهده خریدار می باشد. طالبین برای کسب اطلاعات بیشتر و یا رفع هر گونه ابهام می توانند همه روزه بجز ایام تعطیل در ساعات اداری با تلفن های ۳۸۵۴۴۲۳۳ و ۳۸۵۴۵۸۱۳ تماس حاصل و یا به دفتر اداره تصفیه واقع در میدان ده دی خیابان فرخی روبروی چاپخانه گوتمبرگ مراجعه نمایند.

رئیس اداره تصفیه امور ورشکستگی مشهد و مستشار دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی
م/۹۷